

افق دید تاریخی خود را گسترش دهیم

نوشته

آرنولد توین بی

ترجمه

محمد نظری هاشمی

پرو، نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

«گروه تاریخ»



پښتونستان د علومو، انساني او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی

در عصر ما دانش آموختگان وظایف بسیاری بعهده دارند که هم ضروری و هم پیچیده است، مثلاً افزایش تعداد رشته‌های علوم و همراه آن، انبوه مطالبی که باید درباره هر يك آموخت، فشاری بر دوره‌های تحصیلی در کلیه سطوح آموزشی وارد ساخته است. این مسأله در باب علوم انسانی و تدریس این مبحث پر دامنه و فریبنده نیز صادق است.

پراکنده شدن مردم اروپای غربی بر روی کره زمین در طی پنج قرن اخیر، موجب شده تا سرنوشت تمامی نوع بشر، چه خوب و چه بد، بشکلی با یکدیگر پیوند یابد. آنچه برای پارهای از انسانها در جایی روی می‌دهد، اکنون بصورتی در آمده که به ما دیگران نیز مربوط می‌شود. حال اگر می‌خواهیم از نابود شدن بدست همدیگر رهائی یابیم، ناگزیریم با هم سازش کنیم و در کنار یکدیگر همزیستی داشته باشیم. چنین ضرورتی وظیفه سنگین مضاعفی را در امر مطالعه، تعلیم و آموختن بر دوش ما می‌گذارد.

در نخستین مرحله، لازمست تا حد امکان در یادگیری زبانهای بسیار متداول و تقریباً بی‌شمار بشر مهارت پیدا کنیم. ما دیگر نمی‌توانیم همچون اجدادمان که گفته شده خداوند آنان را به کینفر گستاخی در بنای برج بابل به اختلاط زبانها (= بلبله) دچار کرده بود، برای احتراز از این مشکل پراکنده شویم. اکنون که فضاوردان ما با تکمیل بنای آن برج، با قادر متعال به رقابت برخاسته‌اند، تکنولوژی گستاخ بشری دوباره ما را با جادوی شبکه‌های ارتباطی جهانی بهم پیوند می‌دهد، همین تکنولوژی بکمک سکوهاى پرتاب، موشک‌هائی مخرب را با کلاهک‌های

هسته‌ای بیاری کامپیوتر می‌تواند بدون خطا بهر هدفی هدایت کند، ما همچنین باید از تاریخ مردمانی که به این زبانهای بیشمار سخن می‌گویند، چیزهایی بدانیم و این تاریخ تاحدودی به زبان بومی مردمی نوشته شده که توانسته‌اند زبان خویش را به نوشتار مبدل سازند. ما ناچاریم گذشته هم‌نوعان خود را مطالعه کنیم، زیرا هیچ انسانی را بحد لزوم نمی‌توان شناخت مگر آنکه از وی بیش از آنچه اکنون هست، بدانیم. برای اینکه حقیقتاً، او را بشناسیم، لازمست در بایم چه مراحل را پیموده تا بدینجا رسیده است و این امر بهمان نسبت که در مورد تك تك افراد انسانی صدق می‌کند، درباره جوامع بشری نیز صادق است.

اگر این نتیجه‌گیری درست باشد، آنگاه مبلغی آموزش تاریخ جهان باید بخشی از برنامه دوره تحصیلات ما را در هر مرحله تشکیل دهد، البته از دوره ابتدائی به بعد. و اگر ما چنین امری را مسلم فرض کنیم، با همان مشکلاتی که آموزش علوم با آن روبروست، مواجه خواهیم شد. در زمینه تاریخ نیز مانند علوم دیگر، کمیت آنچه که باید فرا گرفته شود، بسیار زیاد شده، در حالیکه ظرفیت ذهن آدمی برای فراگیری همانست که همیشه بوده. در روشهای آموزشی ممکن است پیشرفتهائی صورت گیرد، اما این پیشرفتهائی نمی‌تواند همگام با افزایش عظیم توان دانش نو پیش رود.

مثلاً در حوزه کار علم تاریخ، ما مجبوریم سرگذشت همه انسانهایی را که هم‌اکنون در بند حیاتند به آن بیفزائیم: برای شناخت سرگذشت این انسانها، لازمست تاریخ اسلاف دورشان را نیز بشناسیم. این بخش از تاریخ هم گسترش یافته است. در طول يك قرن و نیم اخیر، باستانشناسان نیم‌دوجین تمدن از میان رفته را که وجودشان اصلاً فراموش شده بود، از زیر خاک بیرون کشیده‌اند. آنان شماری دست‌نوشته و به تبع آن تعدادی از زبانها را کشف کردند که نخبگان این تمدنهای معدوم سوابقشان را بدین وسیله نگهداری کرده و ادبیاتشان را به این زبانها نوشته‌اند. در این میان دیرینه‌شناسان، تاریخ گذشته‌های دور انسان را تا بدانجا عقب برده‌اند که در مقیاس زمانی، بنظر می‌رسد، حتی قدیم‌ترین تمدن‌های آشنا به خط دوران عتیق، هم عصر با تمدن جهانی امروز ما باشند! نوع انسان - با دقیق‌تر اقلیتی بسیار کوچک در میان معدودی از اجتماعات - از حدود کمتر از پنج هزار سال که هنر خواندن و نوشتن را فرا گرفته است، اما در

فراسوی آن مقطع تاریخی که کشف گذشته نوع بشر از طریق اسناد مکتوب میسر نیست، مدارك به اصطلاح بی‌زمانی که انسان از طریق ابزارهای ساخت خود بر جای نهاده، تا آنجا به عقب بازمی‌گردد که گذشته دویست هزار ساله و شاید بیش از يك میلیون سال را فرامی‌گیرد.

در حقیقت، ساخته‌های دست آدمی به اندازه خود او قدمت دارد. نخستین فرد از نیاکان ما که سنگی را تراشید تا قابلیت استفاده بیشتری بدان بخشد، اولین کسی بود که انسان شد. شکل دادن به ابزارها نشانه‌ایست از توانائی قوه تعقل که مشخصه نوع انسان است. ساخته‌های اولیه دست بشر خیلی بیشتر از استخوان‌های سازندگانشان باقی مانده‌است. البته قبول می‌کنیم که این اشیاء بقدر کافی گویا نیست. حتی نقاشی‌های روی دیواره غارهای عصر حجر قدیم شکل معنائی دارد. از آنجا که دانش این هنرمندان بزرگ هنوز به مرحله‌ای نرسیده بود که به یاری نشانه‌ها و علائم به توضیح نقاشی‌های خود بپردازند، ما ناگزیریم مقصود آنان را با حدس و گمان درآییم. بدین ترتیب آنچه پیش از پیدایش خط از انسان می‌دانیم، در مقایسه با آنچه از اخلافتش در این مدت کوتاه پنج هزار ساله اخیر می‌شناسیم بسیار ناچیز است. علت آن است که این اخلاف با کسب مهارت در نگارش، دریافته‌اند، چگونه پاره‌ای از افکار، احساسات، امیدها و ترسهایشان را ضبط کنند تا ما، یعنی نسل جدید، قادر به کشف و شناخت آنها شویم. هر چند مدارك گنگی که از انسان ماقبل تاریخ بر جای مانده در مقایسه با دست آوردهای ما انسانهای صاحب خط کمتر گویاست، با وجود این طول عمر دوره ماقبل تاریخ انسان نسبت به دوره تاریخی، از آنچنان گستردگی برخوردار است که مجموعه آثار باقیمانده از دوران «پالئولیتیک» و «نئولیتیک» به نحو قابل ملاحظه‌ای بر سیاهه مطالبی که محقق امروز راجع به علوم انسانی باید بدانند، افزوده است. شما می‌توانید صحت این امر را با دیدار از بخش‌های ماقبل تاریخ هر يك از موزه‌های معاصر بررسی کنید.

از این همه حقایق چه نتیجه‌ای می‌خواهیم بگیریم؟ آیا اکنون افزایش توان دانش موجود ما در باب امور مربوط به انسان محکومان می‌کند، تا قادر به شناخت این رشته علوم نباشیم؟ آیا این حجم عظیم دانستی‌ها آنچنان راه را بر گلوی ما بسته است که امکان جویدن، بلعیدن و هضم غذائی را که بر روی سفره فکری ما یعنی میز کلاس درس نهاده شده، از ما سلب کند؟ این بدون

تردید متناقض می‌نماید ولیکن دلیلی وجود ندارد که این تناقض تصور نکردنی باشد. اصولاً امور مربوط به انسان پر از تناقض است. این یکی از مشخصه‌های ذاتی آنهاست و تعلیم و تربیت که از ابعاد ویژه وجود انسان می‌باشد، بعید است که از خطر بدام افتادن در گره‌هایی که ذهن بشر برهم می‌زند، در امان ماند.

آن «خود عاجز پنداری» حزن‌انگیزی که لردا کتن (Acton) (۱) یکی از برجسته‌ترین مورخان اواخر قرن نوزدهم بدان دچار آمد، هشدار می‌دهد برای معلمان کنونی درس تاریخ می‌باشد. در زمان لردا کتن کمیّت آگاهی‌های تاریخی نسبت به آنچه امروز وجود دارد، اندک بود. با این حال، همان میزان اندک اطلاعات وی را ساکت کرد و از گفتن و نوشتن بازداشت. این اطلاعات البته بر اثر پیشرفت تحقیقات تاریخی بطور متناسب و بمروار به او می‌رسید، اما مورخ بزرگ از غنا و سرشاری این هدایا به بهر-برافتاده بود. حاصل اثری که منتشر کرد برای خود او بنحوی غم‌انگیز ناچیز و برای علاقه‌مندان بطور یأس‌آوری کم بود. معاصران و نسل بعد از او به تلخی دریافتند که همراه با لردا کتن گنجینه‌ای از آثار نانوشته که می‌توانست ارجحی فراوان و همیشگی برای محقق تاریخ داشته باشد، مدفون شد. چه بسا خوانندگان اثر هرگز منتشر نشده لردا کتن (Magna Opera) خود مورخان حرفه‌ای بودند و یا نمایندگان از طبقات کارآمد و ارزشمند جامعه، یعنی آدمیانی فرهیخته و زیرک که البته متخصص علم تاریخ نبودند.

چرا زندگی لردا کتن بشکل تأسف‌آوری بی‌حاصل بود؟ ما می‌دانیم چرا، و چرایش به بررسی می‌ارزد، زیرا انگشت بر هسته اصلی مسأله‌ای می‌گذارد که موضوع مشترک تمام مقالات کتاب حاضر است (۲). لردا کتن به نتیجه نرسید، زیرا هدفی را کمال مطلوب خویش قرار داده بود که امکان دست‌یافتن بدان در زمان دانته و یا حتی دیرتر در زمان گوته وجود داشت، ولی برای مورخی که از بخت بد یا خوب در زمان اکتن می‌زیست اصلاً واقع‌بینانه نبود. (بخت و اقبال را البته خود ما می‌سازیم). لردا کتن به کاری دست یازید که گوئی در دوره Cha Ucer's Clerk (۳) زندگی می‌کند که کتابخانه او - که در آن زمان بطور نامعمول بزرگ می‌نمود - تنها از بیست کتاب سیاه و قرمز تشکیل شده بود. لردا کتن که در اواخر قرن نوزدهم زندگی

می کرد، بخود نوید داده بود، تا کتابی در باب تاریخ آزادی نوع بشر بر پایه حقیقت بنویسد: حقیقت محض و نه چیزی جز آن. بطوری که می گویند این کتاب بایستی منحصرأمتکی بر همه منابع دست اول نوشته شده باشد. چنین آرمانی در آن عصر البته يك سراب بود. لردا کتن تابش فریبده آن آبها را در دور دست خویش می دید و به سختی، با همه توانائی از میان توده های سریع شنهای روان، بسوی سراب راه می سپرد، اما هرگز نتوانست به دریاچه های روئائی اش دست یابد. همانگونه که اسب سوار هر چند چهار نعل بتازد هیچگاه به افق، آنجا که رنگین کمان زمین را لمس می کند، نخواهد رسید.

من دوستی قدیم از نسل خویش داشتم که او نیز بنوبه خود مرتکب اشتباه لردا کتن شد و بهای آنرا هم پرداخت و مانند اکتن معاصرانش را نیز واداشت تا بهای آنرا بپردازند. دوست من نیز جز بخشی از دانش گسترده و شناختی را که از رشته خود داشت، هر چه داشت با خویش بخاک برد. مورد او حتی از مورد اکتن آشکارتر است، چه موضوع انتخابی دوست من نسبت به زمینه کار اکتن تاحدی کوچکتر و نظم پذیرتر بود. بیشتر برش های قرادادی کیک بزرگ تاریخ جدید از قطعه انتخابی دوست من بزرگتر بود و او تکه خویش را به باریکترین برش ممکن این کیک رسانیده بود. او در زمینه ثبت وقایع به ترتیب وقوع آنها برای خویش محدودیت هائی سخت و جدی قائل شد. با این حال متأسفانه وی هدفی را برگزید که از آرمان لردا کتن غیر واقعی تر بود. لردا کتن در نظر داشت با تسلط بر منابع دست اول، رشته ای از مجموعه کل تاریخ علوم انسانی را مورد تحقیق قرار دهد، در حالیکه دوست من هدفی دور دست تر را برای تویخانه کم برد خود انتخاب کرده بود یعنی تصمیم نمود تا لحظه ای که قلم روی کاغذ می برد، ته تنها بر همه منابع دست اول موضوع برگزیده اش بلکه بر تمامی آثار چاپ شده جدید، اعم از مقاله، رساله و کتاب که در باب همین منابع دست اول منتشر شده، احاطه یابد. او هر بار که قلم بر کاغذ برد، کاغذ را سفید بر جای رها ساخت، زیرا وجدانش که مشاور بدی برای او بود، مانع از این می شد که تا آن زمان که بر تمامی آنچه همکارانش پیرامون کار وی عرضه کرده بودند، تسلط نیابد، به نوشتن دست برد. او هم به اندازه اکتن در کار خود خبره بود، اما از انجام هر عملی تحت شرایطی که بر خویش تحمیل کرده بود، خود را مطلقاً ناتوان می یافت و بناچار محکوم به تحمل

شکست اندوهبار اکتن شد.

با این امیدواری که دوستم را وادار به مقاومت کنم تا شاید کاری انجام دهد، وی را به بحث و گفتگو می‌کشاندم. او می‌پذیرفت که استدلالات من منطقاً انکارناپذیر است، اما علی‌رغم مجاب شدن، دست بکاری نمی‌زد. همواره این نکته را گوشزد می‌کردم که اگر وی یعنی سخت‌کوش‌ترین مورخ در جمع ما، توانائی بازدهی به اندازه کارهای دیگران که در همین زمینه به طبع آمده، نداشته باشد، قطعاً این دیگران باید سخت‌تر از او در کار خویش در مانده باشند، بنابراین طبق اصول مقبول وی، دیگران برای آنچه منتشر کرده‌اند، اخلاقاً هیچ حقی بیشتر از او نداشته‌اند، بدین ترتیب آثار منتشر شده آنان غیر اخلاقی، گستاخانه و بی‌ارزش خواهد بود. پس دوست من باز هم با توجه به اصول متبع خویش، نه تنها حق داشت بلکه وظیفه‌اش بود تا نتیجه کار دیگر همکاران را ندیده بگیرد و با وجدانی راحت می‌توانست بنویسد و آثار خود را با تکیه بر منابع اصلی منتشر سازد. البته او محتوای همه این منابع را از حفظ می‌دانست. در زمینه کار دوستم منابع دست‌اول، بسیار محدود و قابل دسترس بود، اما رفیق بیچاره من عادت داشت لیخند بزند و امتناع ورزد.

آیا يك مورخ باید این اجازه را بخود بدهد که از دانش همکاران جدیدش بوحشت بیفتند؟ من تصور می‌کنم با توجه به بحثی که هم‌اینک مطرح کردم، به این پرسش پاسخ منفی قاطعی داده باشم، ولیکن منظور از منابع دست‌اول چیست؟ وقتی مسأله را موشکافانه بررسی می‌کنیم درمی‌یابیم که آنها صرفاً به این اعتبار دست‌اول است که يك درجه از توده آثار منتشر شده امروزی کمتر دست دوم می‌باشد. این توده آثار، مانند هرم عظیمی است که واژگونه و ناپایدار بر روی رأسی که منابع دست‌اول باشد قرار گرفته است.

اصیل‌ترین مأخذ دست‌اولی که می‌توانیم تصور کنیم، يك دفترچه خاطرات است که هر ۲۴ ساعت یکبار در آن از اعمال فردی، تجربیات، اندیشه‌ها، احساسات و غیره نوشته می‌شود. یادداشت‌های روزانه آمیل (۴) نمونه‌ای کلاسیک از يك زندگی واقعی است. اما حافظه يك خاطره‌نویس تا چه حد می‌تواند دقیق باشد؟ و هر اندازه هم دقیق باشد، آیا سانسور ضمیر ناخودآگاه چه مقدار از آنچه را که در حافظه انباشته است، مجال بروز و ظهور می‌دهد.

بنابر این اصیل‌ترین منابع باصطلاح دست‌اول، چیزی جز منتخبات ناقص مضحکی از يك مجموعه اطلاعات بالقوه نیست و ما امروز ناچاریم از میان این گزیده‌ها، اثر منحرف‌کننده تمایلات مبتنی بر حفظ منافع شخصی نویسنده را نیز بکاهیم، بویژه در آن مورد که سانسور روانی فرد بمنظور خیرخواهی بر آنها سرپوش می‌گذارد، بطوریکه اگر چنین نمی‌کرد، ممکن بود این دغدغه‌ها، ضربه سختی را بر روان خود آگاه و در نتیجه تفکر موجب شود.

سخن من هنوز در باب خاطره نویسی است و البته آن دسته‌ای که منصفانه و بدور از ترویج نوشته شده است. گرچه برخی از این خاطرات به عمد بدین منظور نوشته می‌شود تا بجای آشکار ساختن حقایق که نویسنده خاطره از وجودش آگاه است، آنها را مخفی نگاه دارد. بعنوان مثال «گزارش‌های سزار» (۵) بعنوان يك کار دست‌اول در مقابل مثلاً «تاریخ رم» اثر مامسن (۶) قرار می‌گیرد. اما برای درك این مطلب که سادگی فوق‌العاده بارز آثار سزار خودهنرمندانه‌ترین شکل تبلیغ کارهای اوست، نیازی بوجود مورّخی چون آقای مامسن نیست و اصلاً آقای مامسن نمی‌تواند مطمئن باشد که ذره‌ای از حقایق ارزشمند تاریخی را از این یادداشتها بیرون کشیده است.

بهر حال، اغلب این به اصطلاح منابع دست‌اول، خاطره نویسی‌های صادقانه یا غیر صادقانه نیست، حتی مدارکی از رویدادهای معاصر هم نیست تا بتوان از طریق مصاحبه با نقش آفرینان اصلی این وقایع یا خواندن اسناد مربوط به آنها، صحت و سقمشان را تعیین کرد. بعلاوه کار رسیدگی شاید مایوس‌کننده باشد، یعنی ممکن است قهرمانان ماجرا از جواب‌دادن طفره برونند و اسناد ممکن است خارج از دسترس مردم نگهداری شود و حتی اگر این مدارك در دسترس باشد احتمال گمراه‌کننده خواهد بود، زیرا مدارك رسمی اداری بدین منظور فراهم نشده است تا اطلاعات کاملاً موثقی در اختیار مورّخ قرار دهد، بلکه برای مقاصد غیر علمی و تحقیقی نوشته شده، یعنی برای آنکه کاری صورت پذیرد و البته در بیشتر مواقع برای آنکه از انجام کاری جلوگیری بشود. نیز قسمت اعظم این منابع دست‌اول مربوط به ماجراهائی است که قبل از تولد نویسنده رخ داده است و ضبط دست‌دوم نویسنده از تاریخ گذشته شاید تنها اثر از میان آثار مشابهی باشد که بقیه ناپود شده است. اگر واقعاً چنین باشد، یعنی اگر کتاب این نویسنده تنها منبع

باقیمانده از يك سلسله وقایع خاص باشد، در آن صورت قادر نیستیم اظهار نظرهایش را با آنچه دیگر مورخان گفته‌اند، مقابله کنیم. همانطور که مثلاً می‌توانیم پاره‌ای از بیانات سزار را در مقایسه با یادداشتهای نویسنده معاصر و بی‌طرفش سیسرو (۷) تطبیق نماییم.

و سرانجام، دانشجوی علوم انسانی برخلاف دانشجویی که با موضوعات غیر انسانی سروکار دارد، با این مشکل روبروست که با اسرار درون آدمی، از جمله اسرار دل خویش بیگانه باشد. این از منابع دست‌اول؛ مدارك دست‌دوم هم که تا کنون به اندازه کافی بی‌اعتبار شده‌اند.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا مطالعه، نگارش و تدریس تاریخ امکان‌پذیر هست؟ ما پیش از این چگونگی عدم امکان این امر را در دوره‌های جدید با توجه به انبوه اطلاعات جو یا شده‌ایم، اکنون با پرشی اساسی‌تر و دشوارتر روبرو هستیم:

آیا تاریخ ذاتاً رام‌نشدنی است؟

این پرش اساسی آنچنان هراس‌انگیز است که من این پاسخ منطقی و ظاهراً تردیدناپذیر را که تاریخ «واقعیاً» رام‌نشدنی است، با ارائه دلائل استوار رد می‌کنم.

پاسخ دکتر جانسون (۸) به کسانی که از وی می‌پرسیدند: آیا ادعاهای اسقف بر کلی (۹) را در باب عدم وجود يك جهان عینی، آن چنان که يك ذهن ساده انگار تصور دریافت آنرا دارد می‌تواند رد بکند؟ بدینگونه بود، او گفت: من اینطوری رد می‌کنم و سپس ما پنجه‌پا به نزدیک‌ترین سنگ ضربه‌ای زد و آنرا پرت کرد. من نیز قصد دارم آنچه را که درباره غیر قابل فهم و درك بودن تاریخ مطرح ساخته‌ام، با نام بردن از دو کتاب تاریخی تکذیب کنم. دو کتاب از مجموعه کل آثاری که در زمینه مسائل انسانی بعد از جنگ دوم، یعنی در خلال دوره‌های جدید که حجم اطلاعات موجود حقیقتاً به بی‌نهایت رسیده است، نوشته و چاپ شده است. هر يك از این دو مانند وجود سنگ قابل لمس می‌باشند و نخستین این دو که حجیم‌تر است به سنگینی قطعه سنگ کوچکی است. بدینسان شواهد عینی که من در اینجا ارائه می‌دهم مانند شواهد دکتر جانسون موثق و معتبر است.

اشاره من به کتابهای «اعتلای غرب» که در حقیقت تاریخ کل جهان را در بردارد و «تاریخ جهان» اثر ویلیام مک‌نیل (۱۰)، مورخی برجسته از نسل پس از خودم و از دانشگاه

شیکاگو می‌باشد. من نام دوست معاصر من را که در شوربختی و اشتباه با لردا کتن شریک شد و زندگی حزن‌انگیز نابخشودنی و بی‌حاصلی را گذراند، فاش ساختم، اما نام ویلیام مک‌نیل را ذکر می‌کنم تا دنباله روی از کاروی را بعنوان یک نمونه به مورخان دیگر توصیه کنم. مک‌نیل نشان داد که اختیار چشم‌اندازی وسیع در مطالعه، نگارش و تدریس تاریخ هنوز هم در عصر ما امکان‌پذیر است. همانطور که در روزگار ماسن، گیبون (۱۱)، ولتر، رشیدالدین، جویی و پولیبوس (۱۲) امکان‌پذیر بود، همچنین در روزگار دو پدر تاریخ در دو سوی دنیای قدیم، یعنی هرودت در آسیای غربی و سوماشین (۱۳) در آسیای شرقی که شخص اخیر طرحی را برای تاریخ سلسله‌های طولانی و متوالی امپراطوران چین پیشنهاد کرده بود. من به عامل مشترکی که شکست لردا کتن و دوست ناشناسم را موجب شد، اشاره کردم. اکنون می‌خواهم دو عاملی را که اعتقاد دارم، موفقیت مک‌نیل را موجب شد، ذکر کنم. این دو عامل جدا از توانایی ذهنی است که مک‌نیل در آن با دو مثال شکست‌خورده قبلی شریک بود. استعداد تنها نمی‌توانست مک‌نیل را قادر سازد تا در عصر جدید به هدفش برسد، همچنانکه نشان داده شد در مورد آن دو تن نتوانست. به باور من مک‌نیل موفق بوده است، زیرا هم واقع‌بین بود و هم با شهامت. این دو فضیلت مکمل یکدیگرند. مک‌نیل آنقدر واقع‌بین بود که دریابد هر کسی بخواهد قلمرو وسیعی از تاریخ را بررسی کند، نمی‌تواند بطور مفصل و دقیق، جز صحنه‌ای کوچک از این چشم‌انداز گسترده را به تصویر بکشد. خیلی که تلاش کند می‌تواند اینکار را در شمار اندکی از بخش‌های تاریخ، آن هم بطور پراکنده انجام دهد. مک‌نیل همچنین شهامت این را داشت تا بخش گسترده‌ای از تاریخ را برای تحقیق انتخاب کند، با علم به اینکه همکاران مورخانش که در بخش‌های محدود تاریخ متخصص هستند (و شاید بیشتر از این هم نمی‌دانند) مترصدند و مشتاق تا به محض اینکه به قرق‌گاه ویژه آنان قدم بگذارند او را به باد انتقاد بگیرند. شناخت و قبول فروتنانه محدودیت‌های قوای ذهنی انسان، اولین کلید از دو کلید رمز موفقیت است. دومین آن شهامت می‌باشد و باز هم می‌گویم شهامت. برای توفیق، من بر این دو دستور عمل تأکید می‌ورزم زیرا تصور می‌کنم هر پژوهشگر علوم انسانی باید این دو فضیلت را با تمام وجود بیذیرد و به آن در حال و آینده عمل نماید.

فقدان شهامت لازم، می‌تواند فلج‌کننده باشد. من این نکته را می‌توانم در مورد مورّخی که متعلق به نسل قبل از من بود و او را شخصاً می‌شناختم و کارش را تحسین می‌کردم، نشان دهم. ج.ب بوری (۱۶) شهرت بحق و پایدارش را در همان مراحل نخستین زندگی شغلی درخشانش با نوشتن کتاب «تاریخ بازپسین دوره امپراطوری روم» بدست آورد.

مسلماً در انجام این امر خطیر شهامت بسیاری نهفته بود، زیرا بوری یکی از پیشگامان تحقیق در باب بیزانس بود. در چاپ دوم کتاب، بوری دست‌آوردهای حاصل از رشد سریع تحقیقات بیزانس‌شناسی را که عمدتاً مدیون تلاش خستگی‌ناپذیر خود وی بود، در کارش تأثیر داد، ولی از جهتی نتیجه کارش مأیوس‌کننده بود. در چاپ اول، تاریخ روم را تا قرن هشتم و نهم میلادی دنبال کرده بود و بنابراین روی سده تاریک اما حیاتی و پرآجاذبه قرن هفتم، یعنی همان قرنی که روم شرقی تقریباً از پا در آمد، پلّی زده بود. ولی البته روم سرانجام توانست با تلاشی جدی خود را نجات دهد و نه تنها ادامه پیدا کند، بلکه زندگی را با تجدید شباب از سر بگیرد. من مخصوصاً منتظر بودم ببینم بوری، در اوج قدرت علمی، چگونه تاریخ قرن هفتم را بازنویسی می‌کند. آنچه دیدم این بود که وی در نوبت دوم تا سال ۵۶۵ عقب نشست.

بعدها برایم موقعیتی پیش آمد تا از بوری پیرسم چرا این فاصله را بر نکرده‌است. (البته او در این مدت کتاب جداگانه‌ای که سالهای ۸۶۷-۸۰۲ را دربر می‌گرفت منتشر ساخته بود) بوری در دفاع از خود عذر می‌آورد که اولین چاپ، يك کار ابتدائی و همراه با بی‌احتیاطی‌های جوانی بوده است و اینکه جسارت کرده و بدون دانستن زبان عربی و نهایتاً بدون بررسی منابع عربی به زبان اصلی، حمله اعراب به امپراطوری روم را نگاهشته است. در زمانی هم که چاپ دوم کتاب آماده می‌شد پیرتر از آن بود تا از عهده آموختن زبان عربی بر آید. پس در این هنگام وجدان علمی‌اش به او حکم می‌کرد، کار را تا مرگ ژوستینین اول بیشتر دنبال نکند. بعد از شنیدن این حرفها - با همه احترامی که برای بوری قائل بودم - احساس کردم، این مرتبه در تشخیص خود اشتباه کرده است. در جوانی وی شهامت داشت و بنابراین اثر برجسته پیشگامی پادشاه گرفت، در دوران کمال محتاط تر از آن شده بود تا شهامت دوران جوانی را داشته باشد و اینک در پیری، دیگر خیلی دیر بود. همیشه شجاع بودن - اوجی که دانتون بدان دست یافت - این

اندازه شهادت پیش از توانائی بوری بود. بوری قوت قلب داشتون را نداشت.

اگر تاریخ، تعلیم فلسفه با ارائه مثالهایی باشد، من تا اینجا مانند يك مورخ عمل کرده‌ام اکنون می‌خواهم نقش يك فیلسوف متفکر را بازی کنم. من در پی ساختن يك طرح کلی هستم، می‌خواهم به زعم خود، داروئی برای علاج آن بیماری تجویز کنم که در طول يك عمر مطالعه، نوشتن و تدریس مرا بخود مبتلا ساخته است. تجویز من این است که اگر تاریخ می‌خواهد دوباره طراوت جوانی را باز یابد، همانگونه که بیزانس بازیافت باید ما مورخان، فضایی را که بر شرمدم، بکار گیریم. باید فروتن و باشهادت باشیم و بفهمیم که در حوزه‌ای وسیع تر از محدوده رشته خود کلی گوئی می‌کنیم. همچنین اضافه می‌کنم باید مجموعه‌ی قوای عقلانی، دقت عالمانه و استعداد را بکار بندیم و از خود متخصصینی در بخش یا بخشهایی از تاریخ، ولو کوچک، بوجود آوریم.

متخصص بودن در يك یا چند زمینه به همان اندازه حائز اهمیت است که کلی‌نگر بودن در دیگر زمینه‌ها. مانند فضائل فروتنی و شهادت، دو ابزار ذهنی تخصص و کلی‌نگری به تاریخ، نیز مکمل یکدیگرند. يك عمومی‌نویس هم نیازمند دانستن، رقابت کردن و تا آنجا که در توان دارد دست یافتن به معیارهای يك متخصص است. اگر يك تاریخ عمومی‌نویس نتواند خود را در این حد نگه دارد، بزودی توسط دیگر مورخان به بی‌مایگی و بی‌دقتی متهم می‌شود و در شرایط کنونی حاکم بر افکار، آن دسته از مورخان که خود را حرفه‌ای می‌پندارند، به حق یا ناحق این عیوب را به وی نسبت می‌دهند. از طرفی يك متخصص هم نمی‌تواند وسعت حوزه کار عمومی‌نویس را ندیده بگیرد. اگر وی بدین ترتیب عمل کند، دیگر قادر نیست به محدوده تخصصی خود آنچنان که واقعا هست، بنگرد. زیرا چنانچه وی بخش خویش را جدا از کلیتی که از آن مترع شده در نظر بگیرد، ولو دقیق هم بررسی کرده باشد، باز هم نگرش تاریخی‌اش دچار انحراف خواهد شد. شرط اساسی برای موفقیت هر مورخ در امر مطالعه، نگارش و تدریس تاریخ، خواه تمایل به عمومی‌نویسی داشته باشد خواه تخصصی، به این است که دید وی ترکیبی از دو دید عقاب و گربه وحشی باشد (۱۹). تلفیقی شایسته از این دو دید، به نسبت نبوغ شخصی مورخ، یکی از عوامل مهم موفقیت مورخین برجسته‌ای بوده است که در این مقاله از آنها یاد کرده‌ام.

برای اینکه انسان به مطالعه تاریخ خوبگیرد، نیاز ندارد به چیزی جز خود تاریخ توسل جوید. اگر مورخ بر اثر حمله تند افرادی بی فرهنگ، به آخرین سنگر خویش عقب بنشیند، آخرین و تسخیرناپذیرترین خط دفاعی او این است که تصور کند، تاریخ نوعی سرگرمی است و همین سرگرمی پاداش ویژه اوست. بهر حال، تدریس تاریخ نوعی وارد عمل شدن است. بنابراین دو نکته از میان اموری که در حین انجام هر عمل باید رعایت شود، برای تدریس تاریخ باز باید رعایت گردد. اول اینکه در هر کار يك لحظه مناسب برای شروع وجود دارد. این لحظه را بایستی با شعور ذاتی درك کرد. هیچ قانون خاصی برای تشخیص آن وجود ندارد، زمانی که این لحظه فرامی‌رسد، مثل این است که قبل از آن اصلاً وجود نداشته است باید شکارش کرد. زودتر از موعد اقدام کردن بهمان اندازه بی‌نتیجه است که دیرتر دست بکار شدن. نکته دوم این است که نوشتن نیز مانند اقدامات دیگر، اگر بخاطر کسی و برای هدفی داده نشود، بی‌معنی خواهد بود. تاریخ‌نویس باید در اثرش مردم را مورد خطاب قرار دهد و گوشه‌چشمی به نیازهای آنان داشته باشد. شایسته‌ترین مخاطبان يك مورخ را قبلاً در همین مقاله معرفی کردم: مردمان فرهیخته و هوشمند اما غیر متخصص از جمله کسانی هستند که مورخ با مورد خطاب قرار دادن آنها می‌تواند هم به خود و هم به آنها استفاده برساند. آثار قابل فهم عوام، با همان تحسین کنایه آمیز استعمال این ترکیب در زبان فرانسه، مشرئتر از کارهای بسیار تخصصی است که ممکن است صرفاً مورد تحسین خواص و استادان حرفه‌ای این رشته قرار گیرد. اگر این پند حویلی برای نویسنده تاریخ باشد، برای معلم تاریخ هم بایستی مفید واقع گردد. بدیهی است که تدریس کاری عملی‌تر از نویسنده‌گی است و مخاطبان يك معلم هیچگاه نمی‌توانند گروهی از نخبگان دست‌چین شده میانسال باشند.

و سرانجام مورخ - اگر نویسنده یا معلم و یا بهتر هر دو باشد - همچون دیگر علما این حق را ندارد که خود را در برج عاج روشنفکری محصور سازد و بدون در نظر گرفتن نتایج اجتماعی حرفه خویش کارش را ادامه دهد. تاریخ به ما می‌گوید که مورخان همچون عالمان دیگر بر جامعه اثر می‌گذارند، اما اگر مورخ معلم هم باشد، این تأثیر مستقیم و آنی است. بدون تردید مورخان قرن نوزدهم تأثیر عمیقی بر مسائل سیاسی گذاشتند. آنان آگاهانه «آتش

ملیت پرستی، را دامن زدند و نتیجه این شد که در این زمان که ما توسط دانشمندان به عصر اتم پا نهاده‌ایم، هنوز این آتش زبانه می‌کشد. در این دوران بشریت باید بیاموزد که خود را همچون يك خانواده واحد احساس کند و در کنار یکدیگر با میثاق وحدت و صلح و با الهام از محبت متقابل اعضای يك خانواده زندگی نماید. زودتر یا دیرتر، نقطه مقابل آن، خودکشی دسته جمعی خواهد بود. از اینجاست که مورخ - باز همچون يك عالم - مسئولیتی توأم با عمل برعهده دارد. وظیفه عملی او در روزگار ما یاری رساندن به دیگر هم‌نوعان خویش است، تا بتوانند خود را از قید آن بیماری اجتماعی که مکتب پیشین تاریخدانان، آنان را بدان مبتلا ساخته بود، برهاند. دانشجو، نویسنده و معلم تاریخ امروز باید با همه توان تلاش کند تا افق دید تاریخی مردمش را گسترده‌تر سازد. برای انجام این کار نخست باید دید خود را گسترش دهد (۲۱).



یادداشتها

- ۱- جان اکتن (Acton, J.)، (۱۸۳۴-۱۹۰۲)، مورخ انگلیسی، استاد تاریخ در دانشگاه کمبریج (۱۸۹۵-۱۹۰۲) مؤلف تاریخ نو.
- ۲- منظور کتاب New Movements in the study and Teaching Of History است.
- ۳- جفری چاوسر (Chaucer, G.)، (۱۳۴۰-۱۴۰۰)، شاعر انگلیسی. او در طول زندگی مشاغل دولتی گوناگونی را عهده‌دار بود. مدتی نیز بعنوان کارمند در دربار سلطنتی انگلیس خدمت کرد.
- ۴- هنری فرردریک آمیل (Amiel - H.F.)، (۱۸۲۱-۱۸۸۱)، شاعر و فیلسوف سوسی، استاد زیبایی‌شناسی و فلسفه اخلاق در آکادمی ژنو.
- ۵- ژولیوس سزار (۴۴-۱۰۰ ق. م.)، فرمانده رومی.
- ۶- تئودور مامسن (Mommsen-Th.)، مورخ آلمانی: (۱۸۱۷-۱۹۰۳).
- ۷- مارکوس تالیوس سیسرو (Cicero, M.T.) (۱۰۶-۴۳ ق. م.)، خطیب و فیلسوف رومی.
- ۸- ساموئل جانسون (Johanson.S.)، (۱۷۸۴-۱۷۰۹)، معروف به دکتر جانسون، لغت نامه نوس، منتقد و سخنور انگلیسی.
- ۹- جرج برکلی (Berkeley. G.)، (۱۷۵۳-۱۶۸۵)، فیلسوف ایرلندی.
- ۱۰- ویلیام مک‌نیل. استاد تاریخ دانشگاه شیکاگو- ویراستار مجله تاریخ نو. او مؤلف آثار فراوانی است که می‌توان از آن جمله به تاریخ جهان (چاپ ۱۹۶۷) و اعتلای غرب و ی اشاره کرد. مک‌نیل برنده جایزه کتابهای ملی در سال ۱۹۶۴ شد.
- ۱۱- ادوارد گیبون (Gibbon, E.)، (۱۷۹۴-۱۷۳۷)، مورخ انگلیسی.
- ۱۲- پولیبوس (Polibius) (۱۲۵-۲۰۵ ق. م.)، مورخ یونانی.
- ۱۳- سوماشین (۸۷-۱۴۵ ق. م.) مورخ بزرگ چین.
- ۱۴- De l. audace, et encore de l, audace
- ۱۵- A manque de l, audace necessaire Can be paralysing.
- ۱۶- جان باگنل بوری (Byry, J. B) ، (۱۸۶۱-۱۹۲۷)، استاد تاریخ دانشگاه کمبریج، متخصص تاریخ یونان و روم.
- ۱۷- (Toujours de l, ordace)

- ۱۸- دانتون (۱۷۹۴-۱۷۵۹)، یکی از چهره‌های معروف انقلاب کبیر فرانسه است. او سرانجام بسال ۱۷۹۴ با گیوتین کشته شد.
- ۱۹- به احتمال قوی منظور دیدی تیز و موشکافانه است.
- ۲۰- (Oeuvres de vulgarisation.)
- ۲۱- نوشته حاضر ترجمه مقاله Widening our historical horizon است که در مجموعی بنام New movement in the study and teaching of history که شامل مقالاتی از صاحب نظران علم تاریخ است، آمده است. آرنولد توین بی مورخ بزرگ روزگار ما، نویسنده اثر سترگ A study of history بلند آوازه تر از آن است که در این مقام نیازی به معرفی وی باشد. در فراز آوردن این ترجمه مساعدت سرکارخانم بهناز هاشمی پور دستگیر این بنده بوده است، چندانکه اگر اشراف ایشان نبود، این نوشته به سرانجام خوش نمی‌رسید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علومو انسانی